

## ماهیت علم، تصور یا تصدیق



اشاره

آنچه پیش‌رو دارید، مشروح مذاکرات دو جلسه از سلسله کرسی‌های تقد و نظریه‌پردازی است که با حضور اساتید و صاحب‌نظران برگزار گردید. موضوع اصلی این نشست، تصور یا تصدیق بودن علم و نحوه تکون تصور و واقع‌نمایی تصور است که توسط جناب آقای دکتر احمدی تبیین می‌گردد؛ همچنین اساتید دیگر نیز به ارائه دیدگاه‌های خود می‌پردازند که در ادامه خواهد آمد. میهمانان این نشست عبارتند از: دکتر احمدی، دکتر داوری، دکتر محقق داماد، حجت‌الاسلام رشاد، دکتر غفاری، حجت‌الاسلام خسرویناه و حجت‌الاسلام شریف‌زاده دکتر آیت‌اللهی.

\* \* \*

عناوینی که خدمت عزیزان داده‌ام، هفت - هشت موضوع است که یکی از آن‌ها بحث تصور و تصدیق بودن علم است. آیا علم تصور است یا تصدیق؟ فلاسفه مغرب‌زمین مانند «هیوم» و «کانت» نظرشان این است که علم، تصدیق است. بنده می‌خواهم این را مطرح کنم که اصولاً علم چگونه حاصل می‌شود، تجربه چه نقشی دارد، ضرورت، کلیت، قضیه وجودی، تامه، قضایای سلبی و چند موضوع دیگر چگونه حاصل می‌شود.

بزرگ‌ترین دغدغه کانت در آغاز کتاب «کلیت» این است که از تجربه نه کلیت به دست می‌آید و نه ضرورت؛ بنابراین ما باید ریشه‌ها را بررسی کنیم تا دریا به اساس تصور اگر تصدیق همراهش نباشد، چگونه حاصل می‌شود. آیا می‌توان آن را معرفت قلمداد کرد؟

عرض بنده این است که ما براساس نظر خود «کانت»، «هیوم» و غالب فیلسوفان، همواره با اشیا در مرحله اول از طریق همین اندام‌های حسی روبه‌رو می‌شویم؛ البته این هیچ‌گاه به آن معنا نیست که راه حصول معرفت ما منحصر به این اندام‌های حسی پنج‌گانه یا ده‌گانه یا به تعبیر روانشناسان بیست و چندگانه باشد. فیلسوف، عارف نیست، پیامبر نیست، علم‌غیب نمی‌داند، ممکن است برایش حاصل شود، ولی از این طریق معمولی. (عرض متعارف که همگان با آن آشنا هستند، این است که معرفت فلسفی از این راه به دست می‌آید. اساتید بزرگوار می‌دانند که این‌جا بین افلاطون و دکارت و یک عده‌ای که عقل‌گرا هستند و پاره‌ای از معارف را مفاهیم فطری و پیش از حس می‌دانند و عده‌ای مثل لاک و تجربه‌گرایان که همه این‌ها را مولود حس می‌دانند، نزاع است ما فعلاً وارد آن نزاع نمی‌شویم تا ببینیم نوبت به آن‌جا می‌رسد یا نه. اگر بپذیریم که منشأ معرفت متداول ما همین حواس است، (البته داده‌های غیرمتداول از قبیل معارف عرفانی را قبول داریم) معرفت چگونه حاصل می‌شود؟ ما براساس نظر خود کانت که در اول کتاب کلیت می‌گوید: «اگر اشیا در ما تاثیر نگذارند، معرفت ما چگونه حاصل می‌شود. اشیا باید بر ما تاثیر گذارند. هیوم هم همین نظر را دارد، اگر اشیا با ما برخورد نکنند، معرفت پیدا نمی‌کنیم. بنابراین اشیا بر ما تاثیر می‌گذارند تا به آن‌ها علم پیدا می‌کنیم. اگر معرفت است، مسبوق است به تاثیر شیء خارجی بر اندام‌های حسی ما. تا تاثیر نباشد، معرفتی نیست. اگر اشیا تاثیر می‌گذارند، آیا این تاثیر را با واسطه درک می‌کنیم یا بی‌واسطه. اگر بنده کتاب را لمس می‌کنم و صاف‌بودن، امتداد و سردی آن را می‌یابم، آیا این معرفت با واسطه است یا بی‌واسطه.

بنده معتقدم که ما به اعیان حسی نیز علم حضوری داریم؛ یعنی علم بی‌واسطه داریم و این‌که همواره مدرکات حسی را غیر مفید دانسته‌ایم، خوار شمرده‌ایم، این نظر درستی نیست. این کتاب و این لبه میز بر دست من تاثیر دارد. صدای بنده و غیر را بی‌واسطه درک می‌کنیم. حال این‌ها تاثیر است و بین موثر و اثرپذیر واسطه نمی‌تواند حضور داشته باشد. این را ما